ارتداد در حوزه تكليف و تحقيق(2)

محمدباقر شريعتى سبزوارى

در مقاله پيشين، ارتداد را از نظر قرآن و سنت بررسى كرديم و به تاريخچه و موجبات آن نيز اشارتى نموديم. در اين شماره، به شرح ارتداد در حوزه تكليف و تحقيق مى‏پردازيم، چرا كه موضوع «ارتداد» به دو شكل قابل طرح است؛ گاهى آن را در حوزه تكليف و عمل مطرح مى‏كنيم، كه در اين صورت بايد به فتاواى فقها و مراجع تقليد، نظرى بيفكنيم و گاهى آن را در حوزه علم و تحقيق مطرح مى‏نماييم، كه طبعاً بايد منابعى چون: كتاب، سنت، عقل و اجماع را تحليل كنيم. ما نخست ارتداد را بازشناسى كرده و به تحقيق مى‏پردازيم و گروه‏هاى مرتد را نيز مى‏آوريم، سپس وارد مسائل تكليفى مى‏شويم.

گفته شد كه «ارتداد» به معناى عقب‏گرد كردن و يا به عقب برگشتن است و در اصطلاح مرتد به كسى گفته مى‏شود كه پس از مسلمان شدن، يكى از اصول دين را منكر شود و يا مطابق نظريه برخى از فقيهان، به شخصى مى‏گويند كه يكى از ضروريات دين مانند: نماز، روزه، اصل حجاب و... را انكار نمايد و يا در جرگه فرقه‏هاى ضالّه قرار گرفته باشد.

فرقه‏هاى ضالّه‏

از نظر فقها و مراجع تقليد گروه‏هايى كه گمراه محسوب مى‏شوند، عبارت‏اند از:

1 - بابيت و بهائيت: كسانى كه «على‏محمد باب» را در ابتدا حضرت مهدى (ع) و سپس پيغمبر و خدا تلقى نمودند.(1)

2 - خوارج: گروهى كه بسيارى از صحابه رسول اكرم (ص) به ويژه حضرت على (ع) را كافر مى‏دانستند. نمونه آن در عصر حاضر، گروه فرقان بودند كه مرحوم آقاى طالقانى و اصحاب امام راحل (قدس سرّه) را كافر تلقى مى‏كردند.

3 - نواصب: كسانى كه پيامبر و امامان معصوم را سبّ و لعن كرده و دشنام مى‏دهند.

4 - غُلات: نظير: على اللّهى‏ها كه ائمه شيعه را معبود مى‏پندارند و يا «على» را خدا، و شيطان را موجودى مطلوب و رحيم مى‏شمارند.

5 - مدعيان نبوت و امامت.

6 - منكران برخى از پيامبران اولوالعزم و يا امامان معصوم (عليهم السلام).

7 - كسانى كه قرآن را به دليل عنادورزى پاره كنند و يا داخل نجاست بيندازند؛ مانند سرباز زن آمريكايى در گوانتانامو و يا برخى از مرشدهاى گمراه‏كننده كه با اهانت به بعضى سوره‏هاى قرآن جن و شيطان را به خدمت مى‏گيرند تا به اصطلاح غيب‏گويى كنند.

8 - گروهى كه به مهدويت نوعيه عقيده دارند و منكر حضرت مهدى (عج) مى‏باشند و يا خود را مهدى صاحب زمان (ع) مى‏نامند.

9 - بدعت‏گذارانى كه بر اصول و فروع دينى افزوده و يا از آن بكاهند.

همه اين گروه‏ها اگر با توجه و قصد جدّى به اين اصول معتقد باشند و عمل كنند و يا چنين اعتقادى را ترويج نمايند، بدون شك محكوم به ارتدادند و اگر مردم و يا مدعى العموم از آنان شكايت كنند و در دادگاه صحت آن ثابت گردد و يا خود متهمان اقرار نمايند، به اعدام محكوم مى‏شوند، مگر اين‏كه توبه كنند و يا منكر عقايدى شوند كه به آن متهم هستند.

ارتداد در حوزه تحقيق‏

در حوزه تحقيق به دو پرسش بايد جواب گفته شود:

يكم - چگونه انكار ضروريات دينى موجب كفر مى‏شود؟

دوم: اگر كسى در يكى از اصول دين و يا احكام ضرورى آن به هر دليلى شك كند، بدون اين‏كه بخواهد حقى را از كسى ضايع نمايد، آيا مرتد محسوب مى‏شود؟

پاسخ پرسش يك: عالمان اسلامى درباره انكار ضروريات دين كه موجب ارتداد مى‏شود، اختلاف دارند. يكى از فقيهان معاصر(2) مى‏نويسد: «بعضى از عالمان، هم در تعريف ضرورى دين و هم در اين‏كه انكار ضروريات دينى موجب ارتداد مى‏شود، اختلاف نظر دارند... و در ميان قدما اجماعى در اين موضوع وجود ندارد، تنها از عبارات ابن زهره و شيخ صدوق بر مى‏آيد كه انكار ضرورى دين باعث كفر و ارتداد مى‏شود و حال آن‏كه [اين ]مسئله مورد اختلاف است.»(3)

همو در جايى ديگر مى‏نويسد: «در تاريخ صدر اسلام كسى را سراغ نداريم كه حد ارتداد بر او جارى كرده باشند. بعضى از مرتدها كه مرتد فطرى هم بودند، پس از توبه، از او گذشته و يا او را استتابه مى‏نمودند»؛(4) يعنى وى را دعوت به توبه مى‏كردند.

پاسخ پرسش دو: همان طور كه گفته شد، ارتداد به معناى به عقب برگشتن است و در اصطلاح، به كسى اطلاق مى‏شود كه بعد از اسلام به كفر بازگشته است. بدون شك كفر در قطب مخالف ايمان قرار دارد و معناى ايمان هم مجرّد پيدا شدن عقيده در ذهن و يقين به خدا و قيامت نمى‏باشد، چرا كه حصول عقيده و يقين درباره چيزى در قدرت و اختيار انسان نيست، گرچه مقدمات آن در دست‏رس انسان باشد؛ بلكه ايمان و كفر دو امر اختيارى است و از اين‏رو پاداش دنيوى و مجازات اخروى در پى دارد.

بديهى است كه اگر امرى اختيارى نباشد مجازات آن براى خداى حكيم و عادل، قبيح و بلكه محال است. بنابراين، ايمان به مفهوم التزام عملى و اخلاقى به عقيده‏اى است كه در قلب حاصل شده و كفر به معناى انكار قلبى و عدم پاى‏بندى عملى به آن و بلكه بر ضد ايمان عمل كردن است، نه مجرّد يقين و اعتقاد. در نتيجه اگر كسى به اصول دين يقين پيدا كند و هيچ نوع شبهه‏اى در حقانيت آن نداشته باشد، اما به دليل لجاجت و يا به انگيزه‏هاى سياسى، اقتصادى، حزبى‏و... آن را به زبان منكر شود و عملاً هم مطابق يقين قلبى عمل نكند و حتى بر ضد آن تبليغ نمايد تا مگر جمعى را با خود همراه سازد، چنين كسى محكوم به كفر و ارتداد خواهد بود. در اين مرحله، چنين فردى حتى به مادر و خواهرش نامحرم مى‏شود.

ولى اگر كسى در حال شك و تحقيق به سر برد و يا در اثر ضعف عقيده و معلومات مذهبى، در برابر شبهه افكنى‏ها متزلزل گردد و در مورد برخى از اصول و فروع دين به شك و ترديد افتد و اهل عناد و لجاج و تعصب نباشد، بدون شك چنين كسى مرتد محسوب نمى‏شود؛ چنان‏كه بعضى افراد در زندان‏هاى رژيم شاه گرفتار شبهاتى شده بودند؛ مانند اين‏كه اگر همه چيز را خدا خلق كرده، پس خدا را چه قدرتى آفريده است؟ از سوى ديگر همين افراد دريافته بودند كه اين اشكال به مسلك‏هاى مادى نيز وارد است، زيرا اگر بگويند: همه پديده‏ها از ماده است، مى‏پرسيم: ماده از كجا پيدا شده است؟ و اگر بگويند: ماده، ازلى و قديم است، خداپرستان نيز همين پاسخ را داده و مى‏دهند. به همين دليل حيران و سرگردان مانده و در جست‏وجوى پاسخى مناسب بودند.

قرآن مى‏فرمايد: «إن الّذين ارتدّوا على ادبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان سوّل لهم و اَمْلى‏ لهم؛(5) آنان كه پس از روشن شدن راه هدايت، به دين پشت كرده و مرتد شدند، شيطان، كفر را در نظرشان جلوه‏گر ساخت و به آمال و آرزوهاى دراز فريبشان داد.»

قرآن در اين آيه، يكى از موجبات ارتداد را وسوسه شيطانى خوانده است و به ديگران كه هنوز مرتد نشده‏اند، هشدار داده فريب شيطان را نخورند و دست از ايمان عملى بر ندارند. به هر حال كسانى كه گرفتار القائات شبهه افكنان شده باشند و ذهن آنها نتواند بر عقيده صحيح مستقر شود و ابهاماتى پيرامون اصول اعتقادات داشته باشند، بدون شك مرتد نخواهند بود.

از جانب ديگر، يقين و روشن شدن يك عقيده از امور نفسانى و درونى به شمار مى‏آيد و ديگران نمى‏توانند آن را درك كنند. بنابراين، مجرّد سخن گفتن از روى شك و ترديد و بدون قصد جدّى، باعث ارتداد نمى‏شود؛ چنان‏كه در مورد ساير گناهان نيز مسئله بدين منوال است و باعث حد و تعزير نمى‏شود، بلكه با ايجاد كوچك‏ترين شبهه در ثبوت آنها حد و تعزير ساقط مى‏گردد، زيرا پيامبر (ص) فرموده است: «ادْرئوا الحدود بالشبهات؛(6) با اندك شبهه‏اى، اجراى حدود را متوقف سازيد.»

وانگهى، اثبات حدود و اجراى آنها در بسيارى از موارد از جمله ارتداد بايد به نظر حاكم شرعِ صالح و عاقل و عادل باشد و تا زمانى كه در محكمه به اثبات نرسد قابل اجرا نخواهد بود.

ارتداد در حوزه تكليف‏

ارتداد در حوزه تكليف، احكام خاصى پيدا مى‏كند؛ مثلاً اگر هر يك از زن و شوهر به ارتداد يك‏ديگر يقين حاصل كنند، هر چند محكمه‏اى در كار نباشد و يا براى قاضى ثابت نشده باشد، بايد از هم جدا شوند، زيرا پيش از ازدواج، حقانيت اسلام براى آنان يقينى بوده و اينك به دليل عناد و لجاجت سخنان كفرآميزى را بر زبان جارى مى‏كنند.

اما قتل چنين اشخاصى بايد پس از بررسى در محاكم قضايى و حكم قطعى حاكم شرعِ عاقل و عادل انجام گردد و شهادت زن و مرد بر ضد يك‏ديگر در وجوب قتل كفايت نمى‏كند، مگر اين‏كه شخص متهم خودش اقرار نمايد.

اگر كسى به عمد و با قصد جدّى حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال بداند، به گونه‏اى كه انكار آن به نفى رسالت حضرت رسول (ص) منتهى گردد و براى نشر اين تفكر به تلاش و شبهه افكنى دست بزند، چنين فردى نيز بدون ترديد محكوم به كفر و ارتداد مى‏باشد؛ ولى اگر انكارش از روى عناد و عمد نباشد و به دليل وجود شبهه باشد، قطعاً چنين فردى مرتد نخواهد بود؛ مثلاً ازدواج موقت را به دليل شبهه‏اى كه دارد، ندانسته منكر شود و يا حجاب را ساخته و پرداخته روحانيت اسلام بداند. البته اگر اين شخص منكر، مسلمان سنّى باشد به طور قطع مرتد نخواهد بود، چرا كه عالمان آنها ازدواج موقّت را قبول ندارند.

ارتداد از نظر تكاليف عملى براى اطرافيان فرد مرتد وظايفى را ايجاب مى‏كند كه بايد به آن عمل كنند. در اين‏جا به چند نمونه از فتاواى مراجع بسنده مى‏كنيم:

يكم - اگر هر يك از زن و شوهر پس از ازدواج، مرتد شوند، عقد آنان باطل است و بايد از يك‏ديگر جدا شوند. در صورتى كه شوهر با زن آميزش نكرده باشد، عدّه ندارد و مى‏تواند بلافاصله ازدواج نمايد. هم‏چنين است اگر زنِ مرتد يائسه باشد، در اين صورت نيز عدّه ندارد. ولى اگر يائسه نباشد بايد عدّه طلاق (سه ماه و ده روز) نگه دارد و پس از آن مى‏تواند شوهر انتخاب نمايد، اما اگر در خلال عدّه، شوهرش توبه كند و مسلمان شود، بنابر احتياط بايد صبر كند تا عدّه تمام شود، سپس عقد مجدّدى بخوانند تا به يك‏ديگر حلال شوند.

دوم - مردى كه از پدر و مادرى مسلمان زاده شده است هر گاه مرتد شود، ازدواج او باطل و بر زن واجب است از وى كناره‏گيرى كند و مانند زنى كه شوهرش مرده است بايد عدّه وفات (چهار ماه و ده روز) نگه دارد و پس از آن مى‏تواند بدون طلاق شرعى و قانونى، ازدواج نمايد. اگر در خلال عدّه، شوهرش توبه كند پس از اتمام عدّه وفات مى‏تواند دوباره به عقد شوهرش در آيد.

سوم - مردى كه از پدر و مادرى غير مسلمان به دنيا آمده و سپس مسلمان شده است، چنان‏چه بعد از ازدواج با زن مسلمان، از اسلام برگردد و مرتد شود، ازدواج او باطل است و اگر با زنش آميزش نكرده و يا همسرش يائسه است، عدّه ندارد و مى‏تواند شوهر ديگرى بگيرد. ولى اگر پس از آميزش، مرتد شود در صورتى كه زن او در سن و سالى باشد كه به طور معمول زن‏ها در آن، عادت ماهانه (پريود) مى‏شوند، چنين زنى بايد سه ماه و ده روز صبر كند (عدّه طلاق نگه دارد) و اگر پيش از اتمام عدّه طلاق، شوهرش مسلمان شود بنابر احتياط بايد صبر كند تا عدّه‏اش به اتمام برسد و سپس عقد مجدّدى بخوانند تا به يك‏ديگر حلال شوند.(7)

ذكر اين نكته ضرورى است كه فلسفه اين گونه تضييقات، براى تنبّه و بيدارى انسان است تا عقايد خويش را به بازى نگيرد و هر روز بدون دليل موجّه، مانند بوقلمون رنگ عوض نكند.

شرايط تحقق ارتداد

مطابق فتواى عالمان موجّه شيعه و سنّى، چهار شرط در تحقق ارتداد ضرورت دارد:

1 - خارج شدن از آيين اسلام و مسلمانى؛

2 - انكار بر اساس عناد و لجاج، نه از روى شبهه و ترديد؛

3 - اختيار كفر بر اسلام؛

4 - اقدامات عملى بر ضد عقايد اسلامى.(8)

اگر منتقدى يكى از اين شرايط را فاقد باشد، ارتداد وى منتفى مى‏شود. به همين دليل يكى از فقهاى معاصر مى‏نويسد: «اين احكام [ارتداد] مربوط به كسى نيست كه اعتقادى در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نيامده، بلكه تنها كسى را شامل مى‏شود كه به اظهار يا تبليغ بپردازد و در حقيقت، قيام بر ضد رژيم موجود جامعه نمايد.»(9)

پي نوشت ها:

1) انّ علياً قبل نبيل ذات الله و كينونيّته؛ يعنى على پيش از محمد، ذات و حقيقت خداست (نبيل به حروف ابجد محمد مى‏شود). بهايى‏ها معتقدند: حسينعلى بها پيغمبر بود، البته او ادعاى خدايى هم كرده است. در كتاب اقدس به ياد زندان عكا مى‏گويد: «انّ الّذى خلق العالم لنفسه قد حبسوه فى اخرب البلاد بما اكتسبت ايدى الغافلين؛ تحقيقاً خدايى كه عالم را براى خودش آفريده، امروز در بدترين كشورها به دست بندگان غافلش زندانى شده است.»

2) آية الله موسوى اردبيلى.

3) فصل‏نامه حكومت اسلامى، شماره 13، ص 20 - 17.

4) همان، شماره 14، ص 95 - 94.

5) محمد (47) آيه 25.

6) شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج 4، باب نوادر الحدود، ص 53، ح 12.

7) برگرفته از: عيسى ولائى، ارتداد در اسلام، ص 197 - 191.

8) همان، ص 69.

9) تفسير نمونه، ج 11، ص 428.